

ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری و خاندان‌های سمندری و نبیلی

مهدی سمندری

چون گفتگو در باره احوال و آثار و خدمات شیخ کاظم سمندر علیه رضوان الله بر عهده جناب سهیل سمندری نهاده شده وظیفه خود می‌دانم که نخست در باره فرزندان جناب سمندر سخن گوید و بعد به بیان احوال و سجایا و حیات مشحون از عشق و شور و فدای ابوی بزرگوار جناب آقا میرزا طرازالله اهتمام کند.

پسران جناب شیخ کاظم سمندر عبارت بودند از ۱- آقا میرزا عبدالحسین سمندری، ۲- آقا میرزا طرازالله، ۳- آقا غلام‌علی سمندری، ۴- آقا میرزا عنایت‌الله و بالاخره ۵- آقا میرزا عبدالله سمندری. و صبا‌ی آن جناب عبارت بودند از ۱- ذکریه خانم، ۲- نوریه (ثریا) خانم، ۳- حبیبه خانم، ۴- مهریه خانم و ۵- خاتون جان خانم که مجمل احوال ایشان بعداً خواهد آمد.

۱- آقا میرزا عبدالحسین معروف به ابن سمندر فرزند ارشد حضرت سمندر در قزوین متولد شد. در طفولیت در جرگه اطفال سمندر در محضر ملا علی معلم تحصیل سواد فارسی و عربی و خط نمود. در دوران صباوت در خدمت عم بزرگوار به ساحت اقدس جمال مبارک مشرف شد و فیض بسیار برد و در مراجعت مدت ۷ سال در استانبول در خدمت نبیل بن نبیل بود و خدمات مرجوعه را به کمال کفایت انجام داد و مادام العمر تربیت روحانی خود را مدیون ایشان می‌دانست. بعد از استانبول به قزوین مراجعت کرد و با ساذجیه خانم دختر مرحوم نبیل بن نبیل عموی خود ازدواج نمود. پس از چندی عازم ترکستان شد و در مدینه عشق به تجارت مشغول گردید. از جمله خدمات او نگارش آثار و الواح مبارکه به خط خوش بود که به وسیله میرزا آقا صحاف اصفهانی طبع و نشر شد.

به کرات مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت. در اواخر حیات وقایع مدینه کبیره استانبول را به رشته تحریر آورد. مدتی در صفحات خراسان به سیر و سفر تبلیغی موفق بود و بالاخره در سنه ۱۹۲۵ م. در منزل یکی از بستگان جان به جان آفرین تسلیم کرد. مرقدش در قزوین است. بازماندگانش در انگلستان و آلمان به کمال همت مشعل خدمات و خصائل ملکوتی آن نفس نفیس را روشن نگاه داشته‌اند.

۲- آقا غلام‌علی نیز متولد قزوین و مردی پاکدل بود که از کلک مقدس مرکز میثاق به نام غلام البهائ و غلام علی اعلی نامیده شده بود. ایشان مادام العمر مقیم رشت و در خانه باز و خادم احباب بود. مدتی در حجره پدر بزرگوار به شغل تجارت پرداخت. در جوانی با خانم روحیه صبیئه آقا علی ارباب ازدواج کرد. اولاد و احفاد ایشان از اهل ایمان و در کانادا و مهد امرالله به خدمات جلیله مشغول بوده و هستند. از جمله نوه آن بزرگوار دکتر مظفر سمندری که سال‌های طولانی مهاجر اندونزی بود. جمعا ۷ لوح از حضرت عبدالبهاء به اعزاز آقا غلام‌علی عز نزول یافته است.

۳- آقا میرزا عنایت‌الله معروف به کاظم‌اف فرزند دیگر شیخ کاظم سمندر است که او هم در محضر ملا علی تلمذ کرد. در جوانی به مساعدت پدر در حجره تجارت قزوین و رشت مشغول به کار شد. در رشت زبان روسی را آموخت. وقتی امور وسعت یافت و شعبه تجارت در بادکوبه افتتاح شد او را به آن خدمت مأمور کردند. وی مدت دو سال در آن صفحات به خدمات ملکیه و روحانیه پرداخت و بعد به قزوین مراجعت نمود و با قدسیه خانم جانفشان از عائله‌های مقیم طهران ازدواج کرد و صاحب ۱۰ فرزند شدند و از آن زمره بود مهندس عزیزالله سمندری که مهاجر شهر از میر ترکیه بود و در همان جا صعود نمود.

شرح احوال و سجایای والای اخلاقی جناب کاظم‌اف در مجله پیام بهائی (شماره‌های ۲۰۰ و ۲۰۱) به قلم شیوای خانم ملیح بهار آمده است. طالبان می‌توانند مراجعه فرمایند. نوه جناب آقا میرزا عنایت‌الله، بهمن سمندری است که در زمره شهدای بنام امر مالک انام در ایام اخیره محسوب است.

۴- آقا میرزا عبدالله مردی بود هوشمند و شجاع. تحصیلات ظاهره محدود بود ولی روحانیت بسیار داشت. در رمله اسکندریه به شرف زیارت مولای حنون فائز شد. در ایام جوانی با صبیئه مرحوم سرهنگ نورالله خان عقد اقتران بست. چهار فرزند برومندش همه مؤمن و بعضی از بازماندگان مقیم امریکا و به خدمات قائم هستند.

آقا میرزا عبدالله بعد از صعود همسر اول خود با صدیقه خانم حفیده دختری نبیل بن نبیل ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند شد که بعضاً در ظل نقشه جهاد کبیر جهانی در صف اول مهاجرین افریقا- استرالیا و امریکا بودند. از جمله آنان سیروس سمندری که به سومالی مهاجرت نمود، در شهر نایروبی صعود کرد و در همان جا مدفون شد.

اما صبا یی جناب سمندر، ۱- ذکریه خانم با جناب شیخ احمد نبیلی عقد اقتران بست.

۲- نوریه که از فم اطهر جمال قدم ثریا نامیده شد و مدتی بعد از صعود مبارک با میرزا ضیاءالله

ازدواج کرد و پس از درگذشت همسر به خدعه ناقصین گرفتار و از عودت به قزوین ممنوع شد. حضرت عبدالبهاء در لوح "طراز الهی" او را به وصف "همشیره مخدوع" یاد فرموده‌اند.

۳- حیّه خانم با آقا سید هاشم پسر آقا میر علی النقی از سادات خمس اقران نمود. نامبرده در ایمان و ایقان و محبت و مهمان‌نوازی و خضوع و مهربانی مشار بالبنان بود.

۴- مهریه خانم که در ثبوت بر پیمان و مهربانی و مهمان‌نوازی و پرورش اطفال به روح ایمان و محبت جمال رحمن انگشت‌نما بود. از اقران اول با میرزا عبدالله معلّم، خانم ملیح بهار به دنیا آمد که آثار قلمی نامبرده معروف و مورد ستایش یار و اغیار است. نامبرده پس از مرگ همسر با وجیه‌الله روحانی از احبای قزوین اقران نمود و صاحب پسری مؤمن و خدوم شد.

۵- خاتون جان خانم صبیّه کهنتر جناب سمندر بود دارای هوش و ذکاء فطری و بشاشت اخلاقی و مناعت و لیاقت و همت عالی و قدرت تربیت. از فنّ موسیقی بهره‌مند بود و به اولاد عزیز نیز تعلیم نمود. پس از اقران در بدایت جوانی با آقا میرزا حسین طیب تفرشی، چون نامبرده درگذشت همسری دیگر اختیار کرد (جناب احمد فرزانه). از همسری اول هما خانم به دنیا آمد که در تبلیغ و هجرت و قیام و توکل و اهتمام بی‌اختیار بود و بعدها با جناب عبدالعلی علانی مراغه‌ای ازدواج کرد و فرزندی دانا پرورد. از همسری دوم سیاره خانم پا به جهان نهاد که بعد از ازدواج صاحب دو فرزند به نام‌های فرزانه و فریرز (ربّانی) شد که هر دو به میدان هجرت ترکیه عزیمت کردند.

آقا میرزا طرازالله سمندری

مجله پیام بهائی یک شماره تمام را در فوریه ۱۹۹۵ (شماره ۱۸۳) به یاد پدر بزرگوارم تخصیص داده است. تاریخ تولّد ایشان یوم یکشنبه ۱۶ رمضان ۱۲۹۲ ه. ق. مطابق ۱۷ اکتبر ۱۸۷۵ میلادی بوده و ولادت در قزوین روی داده. اسم ایشان عنایتی جمال قدم است. در یادداشت‌های جناب سمندری ملاحظه می‌شود که نوشته‌اند:

«چند ماه بعد از تولّدم خداوند رحمن دختری به پسر عمّ بزرگوار مادرم حضرت آقا شیخ احمد فرزند آقا محمّد جواد فرهادی علیه رحمة الله و بهائه عطاء فرمود. او را هم طرازیه نام نهادند. تقریباً بعد از بیست و یک سنه و اندی از تقدیرات مقدّره و مشیت نافذه ازدواج طرازین وقوع یافت (سنه ۱۳۱۳ ه. ق.) و ارتباط صوری و معنوی این دو عائله سمندری و فرهادی تجدید و تحکیم گردید و معاً به بندگی و کنیزی درگاه ابهی به اندازه استعداد و لیاقت خویش قیام و اقدام نمودیم».

جناب سمندری از حقّ عظیمی که مادر و پدر و مادر بزرگ در تربیت اولیّه ایشان داشته‌اند با سپاسگزاری یاد می‌کنند و در مورد درس و مدرسه چنین می‌نویسند:

«چون در آن ایام مدارس و مکاتب جدیده نبود و مکتب‌خانه‌های معموله آن دوره کاملاً مانند حبس تاریک بود و نظر به شهرت به اسم امر، تحصیل در آن زندان‌های کثیف ممکن نبود لذا

پدر بزرگوارم (آقا شیخ محمد کاظم سمندر) و عمّ عالی مقدار، جناب معلّم و مرتّی مخصوص از اهل علم و کمال و دارای حسن خطّ و آداب و منقطع و منجذب به امر الهی حضرت ملا علی... که آن اوقات تازه در ظلّ کلمة الله المطاعه وارد شده بودند و از چشمه حیات نوشیده، در منزل آوردند و این بزرگوار به انقطاع تمام به تربیت اطفال پدرم و عمّ محترمم پرداختند و این امر از سنّ ۶-۷ سالگی شروع و تا ۱۲-۱۳ سالگی ادامه داشت و تحصیل نزد ایشان عبارت بود از سور کوچک قرآنیّه و کتاب خواجه و گلستان سعدی و ترسل و نصاب و اخیراً صرف و نحو ابتدائی و توجّه خاصی به علم خطّ و سیاق و مختصری از حساب. "محصّلین این مدرسه خانگی عبارت بوده اند از پسر عموهای جناب سمندری شیخ احمد، میرزا منیر و عطاء الله و اخوی های ایشان غلام الله، عنایت الله و عبدالله و خود ایشان طراز الله. پدر و عمّ بزرگوار جناب سمندری ایشان را از سنّ ۹-۱۰ سالگی به تسوید آیات الهی مشغول می کنند و به این عمل مبرور شب و روز تحریرص و تحسین می نمایند. دنباله سخن را به خود ایشان می سپریم:

"به مرور عشق عجیبی و میل مفراطی به تحریر آیات و کلمات یافتم و در سنّ ۱۲ سالگی چهار ساعت به صبح مانده حتماً برخاسته و به تحریر آیات می پرداختم و مسرتی فوق العاده و نشاطی بی اندازه از این عمل داشتم... و به هیچ وجه احساس خستگی و کسالت نمی نمودم چنانچه بعدها هم در طرق حتّی در کشتی ها هر حین که فرصت دست می داد و موانع نبود مشغول بودم و بهترین انیس و مونس، کلمات الهیّه و تسوید آنها بود."

جناب طراز الله سمندری سال های طولانی در آتش اشتیاق تشرفّ به ساحت امنع اقدس حضرت بهاء الله می سوخت و هیچ زمان از این اندیشه و سودا آسوده نبود تا بالاخره موجباتی پیش آمد که پدر مکرم، جناب میرزا طراز الله را به اتفاق هاجر خانم خاله ایشان و ثریا خانم همشیره نامبرده همراه جمعی از رجال و نساء که از طهران عازم کوی جانان بودند به ارض مقصود روانه نمودند و این حرکت در تاریخ اوّل ربیع الاوّل سنّه ۱۳۰۹ ه. ق. روی داد و سنّ آقا میرزا طراز الله در آن هنگام شانزده سال تمام بود و هفت ماه کامل در عکاء اقامت داشتند. ۶ ماه در ایام حضرت بهاء الله و یک ماه دیگر بعد از غروب شمس حقیقت و آفتاب عنایت یعنی در عهد میثاق.

داستان این سفر اوّل و ملاقات ها در طیّ راه طولانی است و در این مختصر نمی گنجد. تشرفّ به حضور مبارک نخست در عکاء روی داد اما ایامی نگذشت که هیکل اطهر در بهجی سکونت اختیار فرمودند و بعداً آنچه موهبت لقاء دست داد در قصر بهجی و سراپرده مبارک و باغ رضوان جنینه بود.^۲

جناب سمندری افتخار تشرفّ در آخرین روزهای حیات عنصری جمال قدم را نیز حاصل کردند و صعود محبوب امکان سوز و گداز بی پایان در دل و جان ایشان احداث کرد تا به امر مبارک حضرت مولی الوری مراجعت به وطن مألوف نمودند.

«جناب سمندری در تاریخ ۲۹ ماه صفر سنّه ۱۳۱۰ هجری قمری به قزوین رسیدند و به زودی در

حجره پدر به کارهای تجارتي مشغول شدند و با برادر بزرگ خود آقا میرزا عبدالحسین همکاری نمودند و چون به علت حسن عمل، جلب اعتماد عموم را کردند تجارت آنان رونق بسیار یافت. در سال ۱۳۱۳ ه. ق. که قتل ناصرالدین شاه اتفاق افتاد حضرت سمندر بساط عروسی مفصلی برای فرزند ارجمند خود برپا داشتند... دو سال بعد وسائل سفر دوّم ایشان به ارض مقصود فراهم آمد و این سفر و دو سفر دیگری که به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء کردند به حقیقت مسیر زندگی ایشان را دگرگون ساخت و ایشان را از آن پس از وطن معهود و خانه و زندگی آرام، دور و مهجور کرد و در راه خدمت امر پروردگار آواره و سرگشته کوه و صحرا و شهر و دیار نمود. در سفر ۱۳۱۵ ه. ق. ایشان مورد لطف و عنایت بی حدّ و حساب حضرت مولی الوری واقع شدند و این مطلب در لوحی که به افتخار پدر ایشان عرّ صدور ارزانی داشته صریحاً منعکس است...

در همین سفر بود که با جمعی از مجاورین و مسافرین باگلدان‌های گل در پی حضرت عبدالبهاء به روضه مبارکه رفتند و ادای احترام نمودند. در طول راه هم مثنوی و غزلیات مبارک در ترنّم بود. امّا در باره تشرّف دوّم در دوره حضرت عبدالبهاء، جناب طراز در حجره رشت پدر خود مدیریت داشتند و مشغول تجارت بودند. امّا پسرها (۸ ساله و ۴ ساله به نام‌های محمّد و مهدی^۳) در کنار مادر خود در قزوین بسر می‌بردند. در آن هنگام (اوائل سال ۱۳۲۳ ه. ق.) بیماری سختی بر جناب سمندری عارض شد و موجب نگرانی بستگان گردید تا شفای الهی رسید. بغتّه خبر از ساحت اقدس آمد که مولای مهربان ایشان را احضار نموده‌اند. جناب سمندری بعد از دیدار والدین و حرم و اولاد خود در قزوین، در ماه جمادی ۱۳۲۳ از رشت به سوی بندر انزلی عزیمت کردند و با کشتی عازم بادکوبه شدند و از آن جا به باطوم - اسلامبول و بیروت رهسپار گشتند. در آن زمان ارض اقدس در تحت تضيیقات شدید بود لذا منتظر اجازه حضور شدند تا بعد از چندی اذن تشرّف رسید (۱۲ رجب) و دو روز بعد دیده ایشان به دیدار محبوب روشن گردید و آن حضرت به نهایت لطف فرمودند که "از اوّل امر، این خانواده خادم امر بوده‌اند و در تبلیغ امرالله و خدمت، ایام گذرانیده‌اند و باموالهم و نفوسهم خدمت کرده‌اند..."

صبح چهارشنبه ۱۹ شعبان حضرت عبدالبهاء جناب میرزا طرازالله را تنها احضار می‌فرمایند و می‌فرمایند: "در امریک، چهار صد نفر متحد، متفق، هم عقیده، هم رأی، محبّ صادق یکدیگر شده‌اند و عهد و پیمان با هم کرده‌اند و صورت او را نزد من فرستاده‌اند. او را می‌دهم به شما. شما هم در همه جا آن قدری که ممکن است نفوس را جمع کنید و با هم کلّ باید عهد ببندند..." حضرت عبدالبهاء برای این مأموریت که فی‌الحقیقه بیعت با مرکز عهد و میثاق بود جناب سمندری را با آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی مبلغ شهریه همراه می‌فرمایند. روز ۲۰ شعبان به جناب سمندری فرمودند: "تو این سفر از طرف من می‌روی. باید کسی که از جانب من می‌رود عین من باشد، مثل این باشد که خود من رفته‌ام، به انجذاب و اشتعالی عظیم، باید آیت کبری باشد. همین که مستبشر به بشارت الله شدی تأییدات الهی با تُست و باید چنان اشتعالی در میان احبّاء بیندازی

که به وصف نیاید و مثل کره نار بر هر جا وارد شوی.

چنان که می‌دانیم جناب سمندری به طهران رفتند و با جناب رفسنجانی همراه شدند و تجارت و زندگی مرفه را به کلی فراموش نمودند و در اطراف و اکناف برای ابلاغ پیام مبارک به حرکت آمدند و فی‌الحقیقه نقطه‌ای از نقاط سکونت اجباء در ایران و ترکستان و قفقاز نماند که مورد بازدید ایشان واقع نگردید.

حضرت مولی‌الوری در لوحی مورخ ۱۳۲۳ ه. ق. خطاب به آن دو منادی حق یعنی جنابان میرزا علی اکبر و میرزا طرازالله می‌فرمایند: الحمد لله سفر به اقطار نمودید و نافع اسرار و نفعه مشگبار بر جهان نثار فرمودید، به هر کشوری عبور کردید و فیض موفور مبذول داشتید، مانند سحاب هدی رشحات هدایت کبری به هر کشوری شایان و رایگان نمودید و مانند نسیم صبحگاهی به هر اقلیم که رسیدید نفوس را به اهتزاز آوردید و آگاه نمودید. خدمات شما در آستان مقدس جمال ابهی مقبول و عبودیتان مثبت و تأییدات متتابع و توفیقات مترادف و جنود ملکوت ناصر و ملائکه مقربین حاضر... این سفر حدود ۵ سال طول کشید تا منتهی به زیارت ساحت اقدس برای سوّم بار در عهد میثاق گردید (ربیع الاول ۱۳۲۸ ه. ق.). دفعه قبل مدت تشرّف ۴۳ روز بود و این بار دو ماه طول کشید. در پایان سفر ۵ ساله این لوح مبارک توسط جناب بشیر الهی به نام حضرات صادر شد مصدر به کلمات "ای دو ثابت بر پیمان" که طی آن می‌فرمایند: "فی‌الحقیقه در این سفر موفق به امور عظیمه گشتید و مظهر الطاف ربّانیّه گردیدید در جمیع مواقع تأیید رسید."

در خاتمه این سفرها، اولین اقدام جناب آقا میرزا طرازالله اشتغال مجدد به شغلی بود که امرار معاش را مقدور کند. در آن فاصله طرازیه خانم همسر جناب طراز تمام وقت آزاد خود را صرف اداره مدرسه توکل بنات قزوین می‌کردند و علاوه بر آن به اداره امور منزل و پذیرائی مستمر از مبلغین و زائرین و متحرّیان حقیقت قائم بودند. چون شرکت پارسیان شعبه‌ای در قزوین داشت جناب طراز مدیریت آن را پذیرفتند و به توسعه آن پرداختند و ولادت فرزند آخر ایشان مهدی در رجب ۱۳۲۹ یعنی جولای ۱۹۱۱ واقع شد. وقتی حضرت مولی‌الوری از اسفار غرب مراجعت فرمودند (۱۹۱۳) طرازیه خانم به معیت فرزند ۲/۵ ساله خود مهدی مشرف شد و در باره تغییر شغل همسر خود طلب هدایت از ساحت اقدس کرد. در نتیجه، جناب سمندری حجره تجارت شخصی گرفتند و با اینکه فاقد سرمایه مادی بودند به صرف اعتماد به حق و حسن سابقه و اعتبار و اطمینانی که نزد همکاران داشتند کارشان توسعه و رونق یافت و دامنه خدمات خود را وسعت دادند و در نتیجه باب معاشرت با طبقات مختلفه از تجار مهمه و اعیان و اولیای امور و علماء و مردم عادی مفتوح گشت و ایشان در خدمات تبلیغی بیش از پیش موفق و مؤید گردیدند. خانه ایشان به دارالتبلیغ و محل پذیرائی نفوس مبدل گردید و کلاس‌های امری برای تربیت اطفال و جوانان و نسوان در آن مرتباً دایر بود. جناب سمندری در محفل روحانی محل هم عضو بودند و سال‌ها وظیفه منشی را بر عهده داشتند. مکاتبات تشویق‌آمیز نیز پیوسته با نفوس عدیده و نقاط

مختلفه دائر بود و همراه با این همه اشتغالات، گاه گاه استتساخ الواح اصلیه را نیز می نمودند و از همین بابت بود که حضرت مولی الوری در لوحی مبارک فرمودند:

”قزوین به وجود حضرت حکیم و جناب واعظ و طراز الهی بهشت برین است.“

نکته شایان ذکر آنکه علاوه بر همه اینها جناب سمندری به اسفار کوتاه تبلیغی و تشویقی هم مبادرت می کردند. از آن جمله سفر به قراء مجاور قزوین و گیلان و طهران بود که هر یک نتایج سودمندی در بر داشت...^۴

«سفرهای تبلیغی و سایر خدمات امری جناب آقا میرزا طرازالله سمندری در فاصله سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۰ یعنی در دوره ولایت ادامه یافت و همه مورد تقدیر و تمجید و رضایت خاطر مبارک مرکز عهد و میثاق الهی بود. در این دوران فرزند ارشد ایشان محمد در سن [چهل و سه] سالگی صعود نمود و مورث تالم بسیار والدین خود شد. در همان اوقات بود که حضرت ولی امرالله اجازه تشرّف برای ایشان و همسرشان جداگانه صادر فرمودند و این مقارن اوائل جنگ دوم جهانی بود.

تشرّف به حضور حضرت ولی امرالله و انتصاب بعدی به سمت ایادی

جناب سمندری و همسر عزیزشان مدت ۵۰ روز به زیارت و درک فیض محضر حضرت ولی امرالله فائز بودند و مورد تسلی و عنایات لانهایه مولای بی همتا واقع گردیدند. در آن ایام دشوار زائری در ارض اقدس نبود و هیکل مبارک مقداری الواح اصلیه را به ایشان مرحمت فرمودند تا با اطلاع و بصیرت کاملی که داشتند خطّ هر منشی لوح مبارک را تعیین و ثبت نمایند. در آن اوقات خبر صعود ملحیه خانم فرهادی همشیره طرازیه خانم به ارض اقدس رسید و مولای خون اظهار عنایت در حقشان فرمودند و تسلی کامل به بازماندگان دادند. در مراجعت بنا به تأکیدات مبارکه جهت اقدام و قیام مجدّانه و سریع برای تحقّق اهداف مهاجرت خصوصاً در خارج ایران، ارشادات آن حضرت را در جلسات عدیده در طهران به یاران رحمن ابلاغ نمودند و عده‌ای از نفوس داوطلب هجرت شدند.

ناگفته نماند که وقتی جناب آقا میرزا طرازالله مشرف بودند در محضر مبارک اشاره به تحلیل قوای جسمانی خود نموده بودند و لکن مولای خون فرمودند که دوره اول خدمات ایشان خاتمه یافته و حال [آغاز] دوره تازه‌ای از خدمات برای ایشان است. سرّ بیان مبارک وقتی معلوم شد که ایشان به سمت ایادی امرالله منصوب شدند و حیطة خدماتشان از ایران و ممالک مجاوره به پهنه عالم گسترش یافت.

در نوامبر ۱۹۴۴ تلگرافی از ساحت اقدس رسید که چون محرّکین نفاق در شیراز فعّال هستند جناب سمندری به آن شهر حرکت کنند و در آن جا اقامت گزینند و با متانت و جرأت اجباء را محافظه نمایند. ”الطاف الهیه در این منظور جلیل ایشان را احاطه خواهد نمود.“

جناب سمندری امریه مبارک را در آذربایجان زیارت کردند و فوری برای اطاعت فرمان ربّانی به

سوی مقصد رهسپار شدند. با آنکه زنجان محلّ توقّف و مهاجرت همسر و پسرشان در مسیر ایشان بود در آن جا فقط یک شب توقّف کردند و فوری به شیراز عزیمت نمودند و این آخرین ملاقات ایشان با قرینه مؤمنه خود بود زیرا انقلابات کشوری بعداً مانع دیدار شد.

در ۱۸ آوریل ۱۹۴۵ حضرت ولی امرالله توسط جناب سمندری محفل روحانی شیراز و یاران آن مدینه را مشمول دعای محبت آمیز می فرمایند. در ۱۷ نوامبر ۱۹۴۶ در تلگرافی به نامبرده می فرمایند: "از صعود امه مقررّه محزون. در باره آن متصاعده از اعماق قلب دعا می کنم. خدماتشان فراموش نشود. اجرشان محتوم."

اقدامات جناب سمندری در شیراز موجب وحدت یاران و ثبات و استقامتشان گردید و متمردان مایوس شدند و از سرایت امراض روحانی ممانعت شد و به کرات مولای خون ابراز رضایت و سرور از مجهودات مؤثره ایشان فرمودند...

هفت سال گذشت و مولای خون اولین دسته از ایادی امرالله را معین و تلگرافاً به خود ایشان و محافل روحانیّه ملیّه ابلاغ فرمودند. ترجمه تلگراف مبارک که توسط جناب خادم در طهران ابلاغ شده چنین است:

"طرازالله سمندری، از تبرّعات قلباً مشعوف. با کمال مسرت، بشارت ارتقاء شما به سمت ایادی امرالله اعلام. این مقام رسماً به تمام محافل مقدّس روحانیّه ملی سراسر جهان ابلاغ گردید. امید است این وظیفه مقدّس باعث ازدیاد خدمات باهره درخشانی که در گذشته ایام در امر حضرت بهاءالله انجام داده اید گردد." (تاریخ تلگرام - ۲۴ دسمبر ۱۹۵۱)

از جمله خدماتی که در آغاز این دوره توسط جناب سمندری انجام شد یکی آن بود که بر اثر تشویق و راهنمایی ایشان یک خانم محترمه از خانواده افنان نسخه اصل کتاب ایقان را به ایشان تحویل نمود که به ساحت اقدس ارسال گردد و این امر موجب مسرت بسیار خاطر مبارک حضرت ولی امرالله شد. دیگر سفرهای متعددی بود که ایشان در سالهای بعد از ۱۹۵۱ (۱۰۸ بدیع) به اقطار و اکناف دنیا نمودند که اجمالاً به آنها اشارت خواهد رفت. در سال ۱۰۹ بدیع به افریقا رفتند. در سال ۱۱۰ بدیع در امریکا بودند و به مناسبت همین سفر اخیر بود که جناب دکتر لطف الله حکیم از حیفا به ایشان چنین نوشتند: "از خدمات شما در امریک و نقاط دیگر [هیكل مبارک] خیلی مسرور می باشند و زحمات شما را خیلی خیلی تقدیر می فرمایند و می فرمایند حال نیز پس از ختم کنفرانس استکهلم [سوئد] میل مبارک این است که در اروپا به مراکز امری دیدن نمائید و سبب تشویق دوستان بشوید و همه را تشویق در خدمت و تبلیغ امرالله نمائید..." (۳ شهر الکلمات ۱۱۰ بدیع)...

در جنگ خانوادگی فامیل جلیل سمندری توقیعات متعددی از حضرت ولی امرالله در تشویق و تقویت روحی و تحسین و تمجید آن خادم درگاه الهی موجود است. هیكل مبارک پیوسته مترصد بشارت و اخبار خوشی بودند که نوید فتوحات و خدمات "آن مجاهد دلیر و ناصر امر ربّ قدیر" را بدهد و جناب سمندری هم علاوه بر ثبت وقایع روزانه زندگی و سفرهای خود که از

آن مجلدات متعدّد فراهم آمده و در محفظه آثار بین المللی و ارض مقصود محفوظ است... منظماً خبرهای نقاط مختلف را به عرض مبارک می‌رسانده‌اند. در پایان همان تویق مبارک فوق الذکر چنین آمده است: "فرمودند تعلق این عبد به آن حبیب شدید و ممنونیت عظیم و اعتماد کامل و روابط روحانیه متین و ادعیه قلبیه مستمر، مطمئن باشید..." ایشان در حظیره‌القدس عراق بودند که صعود مبارک واقع شد و با شدت تأثر و حزن غیرقابل وصف برای مراسم تشییع مبارک به لندن سفر کردند.

بعد از آن مراسم، ایادیان به ارض اقدس رهسپار شدند. در آخرین پیام مولای خون، ایادیان "هیئت عالیّه و حارسان امر بهائی" نامیده و معرفی شده بودند. لهذا آن هیئت جلیل به شور و مشورت در باره حفظ و صیانت امرالله و ادامه نقشه ۱۰ ساله پرداختند و تصمیم گرفتند که نه نفر از ایادی امر برای اقامت در ارض اقدس مرکز جهانی تعیین شوند. جناب سمندری هم از آن گروه بودند و از ایشان تقاضا شد برای اتمام خدماتی که در ایام مبارک به اراده آن حضرت شروع نموده بودند در ارض اقدس بمانند و این کار خط‌شناسی و تصدیق صحّت الواح مبارکه را به اتمام برسانند زیرا جناب سمندری تنها شخصی بودند که از عهده این خدمت برمی‌آمدند. داستان خدمات ایشان در دوره تصدی ایادی مفصل است (۱۹۵۷-۱۹۶۳) که در این جا فقط به شمه‌ای از آن اشارت می‌رود.

۱۱۵ بدیع - جناب سمندری تا دسامبر ۱۹۵۷ در ارض اقدس ماندند. بعد به ترکیه رفتند و از آن جا برای استقرار حجر زاویه مشرق الاذکار به کامپالا رفتند. بعد به آسمارا و مصر سفر کردند و در کانونشن اقلیمی قاهره شرکت نمودند و از آن جا به بغداد عزیمت کردند. سپس به کنفرانس جا کارتا و از آن جا به هند و پاکستان و ترکیه (اسلامبول) رفتند و در ماه نوامبر به ارض اقدس بازگشتند. در فاصله دسامبر ۱۹۵۸ و مارچ ۱۹۵۹ در ایران شهرهای مختلف را زیر پا گذاشتند.

۱۱۶ بدیع - بعد از طهران به نمایندگی هیئت ایادی برای شرکت در کانونشن ملی به برما رفتند. بعد نقاط مختلف هند و پاکستان را به مدت ۲ ماه و نیم بازدید کردند.

۱۱۷ بدیع - به اتفاق میرزا احمد خان صمیمی شهرهای مختلف هندوستان، پاکستان، اندونزی، سنگاپور، تایلند و برما را بازدید کردند.

۱۱۸ بدیع - در این سنه در کراچی پاکستان بودند. بعد شهرهای مختلف ایران را طی فرمودند. روزی در مجلس نطق هنگامی که احباء از نقاط مختلف مازندران گرد هم آمده بودند از ضعف نقش بر زمین شدند. ایشان را با کمک دکتر جمشید سمندری و دکتر فروغ بصّاری به طهران حرکت دادند و چهار پنج ماه بستری بودند.

در سنه ۱۱۹ بدیع (۱۹۶۲) به همراهی جناب علی نخجوانی از قبرس، استانبول، ادرنه، بوسا، آنکارا و از میر بازدید نمودند و بعد به ممالک عربی سفر کردند (کویت، قطر، دوی، شارجه، مسقط، بحرین). آن گاه به هندوستان و پاکستان و اطراف آن (برای بار سوم) عزیمت نمودند. نقش استثنائی که حضرات ایادی امرالله در پیروزی نقشه ده ساله و تشکیل محافل ملی و آمادگی

نهادهای محلی و ملی برای انتخاب اولین بیت العدل اعظم الهی در سنه ۱۹۶۳ ایفاء نمودند. ثبت تاریخ معاصر بهائی است و نیازی به تکرار آن نیست. از خود گذشتگی این نفوس نفیسه که از نمایندگان محافل ملی درخواست کردند از عضویت بیت العدل اعظم الهی معاف شوند تا به خدمات مقرر در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و هدایات واصله از حضرت ولی امرالله ادامه دهند هرگز فراموش نخواهد شد. پس از تشکیل بیت العدل اعظم الهی (ماه می ۱۹۶۳) نیز حضرات ایادی عموماً خود را در اختیار معهد اعلی قرار دادند که به آنچه آن مرجع مصون از خطا و ملهم به الهامات جمال اقدس ابهی اراده فرماید قیام و اقدام کنند.

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸ که صعود جناب طرازالله سمندری واقع شد جناب ایشان لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند و پیوسته در اسفار دیار و بلاد بودند...

آخرین ایام حیات عنصری

در سال ۱۹۶۸ دومین کانونشن بین المللی در ارض اقدس منعقد شد و ایشان در این حفله عظیم تاریخی و نیز در جلسات متعدّد مشورتی که بیت العدل اعظم الهی با حضرات ایادی امرالله برپا داشتند شرکت فرمودند و پس از پایان امور در ارض اقدس به اسلامبول مراجعت نمودند که به خدمت مقرر پردازند. در آن جا بیماری سخت به ایشان عارض شد و معالجات به عمل آمد و بهبود نسبی حاصل گشت به طوری که ایشان در مدرسه تابتانّه احتیای ترکیه نیز شرکت نمودند. ناگفته نماند که تنها در یک روز چهار نطق برای ایشان تعیین شده بود و ایشان هم به خوبی ادای وظیفه کردند. چون قرار بود احتفال تاریخی دیگری در ارض اقدس به یاد ورود هیکل مقدّس جمال قدم به خاک فلسطین منعقد گردد و جمع کثیری از یاران الهی که در کنفرانس پالمو (سیسیل) شرکت کرده بودند در این احتفال حضور یابند، با حالت کسالت به اتفاق نوه خود جناب سهیل سمندری به ساحت اقدس عزیمت نمودند. وضع ایشان طوری بود که جناب نخجوانی چون به دیدنشان آمدند نگران شدند و فوراً وسائل انتقال ایشان به بیمارستان و معالجه اطبای حاذق فراهم گردید و جناب سمندری بستری شدند. و چون آثار بهبود ظاهر نشد از طرف معهد مقدّس اعلی، [این جانب] را از سومالی احضار فرمودند و [بنده] پانزده ساعت قبل از صعود پدر به ارض مقصود [رسیدم]. تاریخ صعود ایشان روز دوشنبه دوّم سپتامبر ۱۹۶۸ مطابق ۱۴ شهر الاسماء ۱۲۵ بدیع بود. از ورود بیمارستان تا صعود ایشان فقط ده روز طول کشید. در روز سه‌شنبه سوّم سپتامبر تابوت حامل ایشان به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء انتقال یافت و با دسته‌های گل که از طرف معهد اعلی، حضرت امة البهائ و ایادی امرالله و عده‌ای از محافل روحانی ملی و خانواده و دوستان دلباخته ایشان فرستاده شده بود پوشیده شد و بعد از جلسه دعا و مناجات در سالن بیت مبارک، جسد به گلستان جاوید انتقال یافت. تشییع مفصل و پرشکوه بود زیرا علاوه بر ۸ نفر اعضای بیت العدل اعظم و ۹ نفر از یادیان عزیز، قریب هزار نفر از یاران شرق و غرب در آن شرکت داشتند و ۱۹ نفر از افراد خاندان و منتسبین ایشان هم حاضر بودند و

گفته شد که پس از تشییع مخصوص هیکل مقدّس حضرت عبدالبهاء (۱۹۲۱) تاکنون تشییع به آن مجلّلی و مفصلی در جامعه بهائی حیفا واقع نشده بود. نکته قابل ذکر آنکه ایشان مکرراً در گذشته اظهار کرده بودند که آرزو دارند در ساحت اقدس صعود نمایند و جسد ایشان در زیر اقدام جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی مدفون گردد و چنین هم شد.^۵

فرزندان

جناب طرازالله و سرکار محترمه طرازیه خانم را تنها دو فرزند پسر بود. فرزند ارشد آقا میرزا محمّد نام داشت به اسم جدّ پدری و در ژانویه ۱۸۹۷ میلادی در قزوین متولّد شد. دارای وجه نورانی و صفای باطن بود. در سنّ ۸ یا ۹ سالگی بود که پدر بزرگوار برای اسفار تبلیغی و تشویقی به دستور حضرت عبدالبهاء عزیمت نمود و رابطه عنصری پدر و پسر برای مدّتی متجاوز از ۵ سال مقطوع بود. اما ایشان از مهر عمیق مادری بهره‌مند بود و در ظلّ عنایت و تربیت جدّ بزرگوار می‌زیست. در مدارس توکل قزوین و بعد مدرسه تربیت طهران تحصیل نمود. در عنفوان جوانی با لقایّه خانم عندلیب اقتران نمود و صاحب ۳ دختر و ۳ پسر گردید. سال‌های متمادی در مدرسه توکل قزوین معلّم بود و سرانجام در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۰ در سنّ ۴۳ سالگی به کسالت ذات الرّیه از این عالم رفت. و از جمله فرزندان آن نفس عزیز جناب سهیل سمندری بود که همه عمر را به خدمات تبلیغی و تشویقی و مهاجرت صرف کرده است. در بسیاری از اسفار جناب آقا میرزا طرازالله ایشان را همراهی نمود. بعد از انتقال از کشور سومالی که در فتح روحانی آن مشارکت کرد (۱۹۵۳) و سال‌های مدید در آن اقامت گزید به علّت شرایط صحّی همسر خود ناچار شد به آلمان رود (۱۹۶۵) و اکنون نیز به خدمات امریّه و اسفار تبلیغی و تشویقی ادامه می‌دهد.

فرزند دوّم جناب آقا میرزا طرازالله این بنده دکتر مهدی سمندری هستم که اکنون در کشور کامرون به ادامه خدمت مهاجرت افتخار دارم.

متصاعد الی الله آقا میرزا محمّد علاوه بر جناب سهیل سمندری فرزندانانی داشت که هر یک در میادین خدمت به موفّقیت‌هایی نائل بوده و هستند از جمله زرانگیز خانم فرزند ثانی ساکن هندوستان؛ طرب‌انگیز خانم که در ترکیه مهاجر بود و اخیراً در انگلستان صعود نمود (۱۹۹۷)؛ نشاط‌انگیز خانم که سال‌ها با همسر خود دکتر امین جدّاب مهاجر افریقا بوده و اخیراً (۱۹۹۱) ساکن امریکا شده است؛ و نیز دکتر جمشید سمندری که ایشان هم سال‌ها مهاجر افریقا بوده (سومالی، تانزانیا، نایروبی کنیا) و بالاخره جناب سعید سمندری که اخیراً (۱۹۹۷) قرینه ایشان روحیه خانم در کمال ثبوت در عهد به ملکوت الهی صعود کرد.

مجملی در باره جدّ و جدّ اعلای جناب آقا میرزا طرازالله سمندری

پدر جناب شیخ کاظم سمندر حاجی شیخ محمّد بود که از حضرت ربّ اعلی لقب نبیل اکبر گرفت و خود فرزند مردی بزرگوار بود به نام حاجی رسول که مجملی در باره آنان ذیلاً می آید:

حاجی رسول تاجر در کربلا مقیم بوده و مکرّر ضمن زیارت حرم سید الشهداء شاهد کیفیت زیارت حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه بوده است و به نورین نیرین ارادت داشته است. در سفری که در اواخر ایّام به قزوین آمدند و خبر ایمان حاجی شیخ محمّد را به ایشان دادند چون از اسم و رسم صاحب امر اطلاع یافت و دانست که ایشان جوان تاجر شیرازی است که در حرم حضرت سید الشهداء دیده است گفت اگر بر من معلوم شود که صاحب نداء و ادّعا آن سید بزرگوار است او را دروغگو نمی دانم و آن چهره و جبین جز به صدق مبین تکلم نمی فرماید.

اما والد سمندر حاجی شیخ محمّد از فرط پرهیزکاری و عبادت لقب شیخ را تجار لاهیجان و علماء و اغیار به ایشان داده بودند و از ایّام جوانی در سلک پیروان نورین نیرین بودند. چون اولاد ذکورشان نمی ماند استدعای دعا از جناب سید کاظم نمودند و فرزند خود را به نام سید مرحوم نامیدند. تفصیل اقبال شیخ محمّد به امر مبارک معلوم نیست. اما با اکثر وجوه حروف نقطه معاشر بوده از قبیل باب الباب، وحید اکبر، جناب آقا میرزا محمّد علی و خال حضرت اعلی جناب سید علی شهید و جناب دیان و جناب سیّاح. کراراً به زیارت حضرت ربّ اعلی در تبریز، ماکو و چهریق مشرف شدند. در ماکو لوح مبارک در جواب اسئله ایشان نازل: «و بعد سلام الله علیک یا ایها المتعارج الی اوج الجلال و المتصاعد الی قلل الجبال فی تلك الظلمات الصّماء اللّهمّاء العمیاء اول مبدء الاضمحلال عند طلوع شمس الجلال...»^۶

ایشان منجذب حالات و شیفته عنایات لانهایات ربّ اعلی بودند و به جوهر عبودیت فائز و در مذهب بیان مطلع تر از دیگران در محیط خود به شمار می رفتند.

از حوادث واقعه برای ایشان آنکه در واقعه قتل ملا تقی برغانی، در تبریز و بی خبر بودند و از تبریز به قزوین آمدند و دریافتند که معاندین برای قتل ایشان در کمینند. ورودشان به خانه به جای سرور ایجاد آه و این و خوف از حمله ظالمین نمود و به اصرار همسر و خواهر در منزل یکی از بستگان مجاور در زیرزمینی پنهان شدند. دو ساعتی گذشت؛ درب خانه به شدت کوفته شد. چون باز نکردند جمعی فزاشان و میرغضب از بالای دیوار خانه و بامها به خانه درآمدند و تفحص نمودند و اثری نیافتند. در این هجوم کاظم که طفل صغیر و مورد توجه و اعتنا نبود چون بید می لرزید. به هنگام مراجعت زنی از همسایه ها به مهاجمین خانه محلّ اختفاء را که منزل خواهرشان بود نشان داد و به آن خانه ریختند ولی به تقدیر الهی پی به در زیرزمین نبردند. مدّتی بعد معاودت به تبریز نمودند. دو روز بعد پیروان میرزا احمد مجتهد ایشان را دستگیر و مورد صدمه و لطمه قرار داده نزد مجتهد می برند. پس از اندک سؤال و جوابی ایشان را در حیاط بسته و به چوب کاری بی رحمانه می پردازند. سرمای شدید زمستان بود و تماشاگران هم آب دهان می انداختند و سنگ و سفال می پراندند و به سنان زبان می آزدند. جناب سمندر از قول پدر نگاشته اند:

«وقتی که خیلی بی طاقت می شدم چهاراً یا الله می گفتم و تا می توانستم در باطن از خدا و مظهر امر او نقطه اولی جلّ شأنه نجات می طلبیدم و کار به جایی رسید که بعضی از ناخن ها شکسته و گسسته شد و وقتی چشمم به یکی از ناخن پا افتاد دیدم از پاکنده شده ولی هنوز بند است و از صدمات چوب مترقص مرا خنده گرفت و تبسم آمد. و در این وقت داروغه ولایت را که خواسته بودند حاضر شده و متوجه من بود. خنده مرا دیده تعجب کرد. گفت تو را می کشند، تو می خندی؟ حائلی به روی من کشید. فزاش های خود را امر کرده که چوب دست بگیرند و حضرات ضاربین را گفت بس است؛ به من بگذارید چوب را که هر قدر باید زد می زنم... خلاصه گویا تخمین دو هزار چوب زدند... باری، به داروغه سپردند و امر به اخراج از بلد نمودند.»^۷

ماهها معالجه جراحات می شده اما اخراج بلد مورث نگرانی بوده و شخص خیراندیشی از همشهری ها تدبیری می نماید و استمداد از تاجر معتبر اصفهانی که از اعظم و اعیان محسوب و به حسن نیت مشهور می نماید و مشارالیه مجتهد را از اخراج بلد حاجی منصور می سازد. و حجره تجارت حاجی را به سرای خود می برد و مورد احترام و مودت و تفقد مستمر قرار می دهد. جناب سمندر در تاریخ خود می نگارد:

«باری، بعد از چندی اتفاق افتاده بود و مرحوم والد به شرف حضور طلعت اعلی جلّ ذکره مشرف شده بودند و طلعت اعلی روح ما سواه فداه فرموده بودند: "شما را چوب نزدند؛ مرا چوب زدند." و والد می فرمودند که بعد از استماع این کلمه مبارکه که از جوهر مرحمت نازل شده گویا شداید و صدمات مزبوره در مذاق من [احلی] و اللّه از هر شهد و حلوی گردید و تشکر این عنایت را همواره داشتند و به کمال خضوع شاکر و حامد بودند.»^۸

پس از شهادت حضرت ربّ اعلی خطراتی پیش آمد و سوء قصد در باره حاجی را هم همان تاجر نجیب و متنقذ به نحو حکیمانه رفع می نماید. صدمات جزئیّه هم هرگز قطع نشده. حاجی شیخ محمّد در دارالسلام به حضور مبارک جمال ابهی مشرف و مرآت را نیز ملاقات نمود. قصد انتقال به دارالسلام داشتند و برای اتمام امور تجاری با شریک خود و برادر و وداع به لاهیجان سفر نمودند و در آن جا بیمار و جهان فانی را وداع کردند. بر حسب وصیت ایشان جسدشان به دارالسلام ارسال و مدفون گردید.

عموی جناب سمندری: حاجی شیخ محمّد علی نبیل بن نبیل

تولّد در ۲ شوال سنه ۱۲۶۶ ه. ق. در قزوین روی داد و صعود در نهم رجب ۱۳۰۷ ه. ق. در اسکودار در نزدیک استانبول.

جناب شیخ محمّد علی پسر دوم حاجی شیخ محمّد نبیل اکبر قزوینی می باشد. در سن ۱۱ سالگی بود که والدشان صعود نمود. در ظلّ حمایت و عطوفت و رعایت برادر ارشد خود جناب شیخ کاظم

سمندر رشد و نما نمودند. در حدود ۱۳ سالگی در لاهیجان به تحصیل خط و عربی می‌پردازند. سفری هم به طهران به اتفاق برادر مکرم نموده‌اند. مقصدشان دیدار دوستان و کسب اطلاع بیشتر از امر حضرت بهاء‌الله بوده و تا سنه ۱۲۸۷ در قزوین ساکن بوده‌اند. جناب میرزا عبدالحسین ابن سمندر در تاریخ خود چنین نگاشته‌اند:

«پس از آنکه خوب واقف بر امر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم شده... منبث به روح جدیدی گردیده و حیاتی بدیع در این پیکر دمیده و به شوق و انجذابی بس جمیل مبعوث می‌گردند. فی الحقیقه در اخلاق روحانی و انجذاب و حبّ و استقامت و مهمان‌نوازی و انفاق و ایثار مال... بی بدیل و مثیل بوده و در ترویج امرالله از هر نوع و قبیل آنی و دقیقه‌ای فروگذاری ننموده چه در سفر و چه در حضر»^۹

در حدود سنه ۱۲۸۷ ه. ق. از راه تبریز به مصاحبت حاجی میرزا علی اکبر نراقی و ملا محمد علی دهجی و مرحومه عزّیه خانم و آقا شیخ احمد ابن آقا محمد جواد فرهادی در عکاء به حضور جمال اقدس ابهی مشرف و بعد به اذن مبارک به مکه مشرف و پس از آن برای فروش مال التجاره متوجه اسکندریه شده بعد از چندی بر حسب اجازه مبارک ثانیاً مشرف و فائز به لقاء مبارک می‌گردند. بعد از تشرّف ثانی امر به بازگشت به ایران صادر و جناب نبیل با حال احتراق از فراق نیر آفاق مرخص شده به کمال اشتیاق و انجذاب به وطن مراجعت و در سنه ۱۲۹۰ ه. ق. به قزوین معاودت فرمودند. در قزوین هم‌نغمه و همدستان با دوستان شب و روز به تبلیغ لسان می‌گشودند. روزها به شغل تجارت که مشغله اجدادی بود مشغول و شب‌ها در خدمات دوستان و پذیرائی و تبلیغ مبتدیان فارس میدان بودند. در کوچه و بازار نزد یار و اغیار به امانت و تقوی و درستی و وفا مشهور و مشار بالبنان گشتند. چون از سفر مکه مراجعت نموده بودند مردم شهر می‌دانستند که ایشان در عکاء حضور مبارک مشرف شده و این شعله و انجذاب از آن جا است.

اما سفر اخیر جناب نبیل به استانبول در سنه ۱۲۹۹ به اذن و اجازه جمال مبارک و رجای حضرات افنان حاجی میرزا محمد علی مقیم چین، حاجی میرزا محمد تقی وکیل الحق، حاجی سید میرزا، و آقا سید احمد بود که کمک مالی و تأسیس حجره تجاری را هم شامل می‌گشت. نبیل از طریق ادسا و مسکو به استانبول رفته در آن جا مقیم و مدت هفت سال به تجارت مشغول بودند. در این مدت به حسن سلوک و رفتار خوش با خلق محشور و به امانت و درستی مشهور و با مردمان بی‌غرض از مسلمان و مسیحی و یهود آمیزش داشتند. مسافرین از احباب و اغیار و یهود و نصارا که برای زیارت بیت المقدس و مکه و مدینه عازم بودند در انجام کارها، صدور تذکره، انتظار تا ورود کشتی مناسب، بدون اجر و مزد مساعدت نموده با نهایت محبت توشه راه فراهم می‌نمودند.

این معروفیت و بذل و بخشش و انفاق و شهرت به اسم امر مبارک موجب حسادت معاندین از جمله آقا خان و شیخ احمد کرمانی و شیخ محمد یزدی از اتباع ازل و جمعی دیگر از اهل فساد گشت و منتظر فرصت برای القاء شبهات بودند ولی دستور العمل‌های سرکار آقا روح ما سواه فداه نبیل را

در این امر هوشیار ساخته و به همان دستورات عمل می نمود. گاه گاهی حرکات و سکنات مفسدین را به حضور مبارک عرض می نمود و هیکل مبارک سرکار آقا با تدابیر امری نفوسی را که در دوائر دولتی و مستخدم دربار بودند به توسط توقیعات و مراسلات به دستگیری نبیل از افکار سوء و فتنه جوئی اهل فساد اخبار می فرمودند. تهمت های ساختگی نسبت به پیروان جمال ابهی و تهدیدات خوف انگیز نسبت به حیات مظهر امر الهی از قبیل سوزاندن قصر مسکن مبارک و اجرای ضرر بزرگی به ایشان انتشار داده می شد و قلب حساس جناب نبیل را می گذاخت. ابن سمندر که در خدمت ایشان بودند می نگارند:

«أما مرحوم عمو از سموم اقوال و مسموعات مندرجات فوق در خصوص قصر و حرق آن بسیار پریشان و مضطرب بودند و شب و روز در ضجعه و ناله و خروش به سر می بردند. مخصوصاً چون در سفر آخر که در خدمت مرحوم عمو مشرف بودیم جمال قدم جل اسمه مکرر در احیان تشرف به احباء خطاب فرموده می فرمودند: "این ارض در سر سر مضطرب است؛ در باره ما دعا کنید..."^{۱۰}»

و جناب نبیل به سبب روابطی که با نفوس از هر قبیل داشتند زودتر و مفصل تر از نقشه و حیل دشمنان آگاهی می یافتند و به کسی هم اظهار نمی داشتند ولی خود در تعب و اضطراب می زیستند. صعود ایشان در رجب سنه ۱۳۰۷ ه. ق. روی داد. بعد از ورود خبر صعود نبیل ابن نبیل حضرت بهاء الله امر فرمودند که خیمه مبارک را مرتفع نموده و جمیع احباب مجاور و مهاجر را احضار و به یاد و ذکر مرحوم مبرور روز را به پایان رسانیده و نسبت به مغفور عنایات بی شمار فرموده الواح و آثار کثیره در ذکرشان عنایت شده که قسمتی از یکی از آنها زینت این مجموعه می شود.

هو المبشر المشفق الکریم

الحمد لله الذی اظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال و مستوراً عن العیون و الابصار فلما اراد اظهار فضله الذی احاط الکائنات و ابراز رحمته الّتی سبقت الممكنات نطق بالکلمة العلیا و بها نادى المناد من کل الجهات الملک لله مالک الاسماء و الصّفات... قل یا سمندر، مالک القدر کان ان یمشی فی المنظر الاکبر متفکراً فی اسرار القدر اذا ارتفع النداء من الشطر الایمن من الافق الاعلی یا ملاً الارض و السماء هذا یوم فیه قصد نهر الوفاء بحر العطاء و النور مشرق الظهور و هذا یوم فیه ینادی الطور و یقول افرحوا یا قوم بما اشرق نور الانقطاع من افق الابداع و ظهر ماکان مستوراً عن العیون و الابصار... کذلک ماج بحر البیان فی ذکر من سمى بمحمد قبل علی فی اللوح المقدس الابهی... النور الساطع اللائح و البهاء المشرق الطالع من افق سماء العطاء علیه و علی اهله و ذوی قرابته و علی الذین سمعوا ندائه و ذکره فی هذا النبا الذی اذ ظهر نطقت الاشیاء و مطالع الاسماء و مشارق الوحی فی ناسوت الانشاء.

(سواد از روی اصل لوح)

بازماندگان جناب نبیل ابن نبیل عبارتند از:

۱- آقا احمد.

۲- آقا منیر.

۳- آقا عطاءالله.

۴- خانم ساذجیه.

۵- خانم روحیه.

با قَلتِ وقت تنها می‌توان به اجمال از احوال و آثار و خدمات جناب منیر نبیل‌زاده ذکر کرد نمود.

جناب منیر نبیل‌زاده

جناب منیر نبیل‌زاده در پانزدهم محرم ۱۲۹۱ ه. ق. در قزوین متولد و در دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸ ه. ش. (۱۴ شهر الجلال سنه ۱۰۶ بدیع) در طهران صعود نمود. جناب منیر فرزند دوم حاجی شیخ محمد علی و شریفه بیگم خانم می‌باشد. دوره طفولیت را در قزوین به سر برد و در مکتب جناب ملا علی معلم با اطفال جناب سمندر زبان فارسی و مقدمات عربی و علم خط آموخت. پدر بزرگوارش مرحوم نبیل ابن نبیل علیه رضوان الله در نهم رجب ۱۳۰۷ در مدینه کبیره صعود نمود و او در سن ۱۸ سالگی به اتفاق عم اکرم سمندر و معلم محترم ملا علی به رشت منتقل و مشغول به تجارت گشت. در همین ایام در مدرسه حاجی سمیع به تحصیل صرف و نحو عربی پرداخت و با حکمت به تبلیغ و ملاقات با احبای الهی مألوف بود.

پس از مراجعت جناب سمندر و جناب معلم از ارض اقدس جناب منیر در نهم ذی‌حجه ۱۳۰۸ ه. ق. برای تجارت به لاهیجان انتقال یافت و ضمن دیدار احبای به حسن اخلاق و محبت با جوانان به تبلیغ عده‌ای موفق گردیدند. از جمله چنین مذکور است که در تبلیغ جناب ملا ابراهیم معروف به حاجی واعظ سردودمان خاندان واعظی که آن زمان از دشمنان امر شمرده می‌شد سهم مؤثری داشته است.

یک سال پس از ورود او به لاهیجان صعود مبارک جمال اقدس ابهی واقع شد و اعداء امرالله مانند سایر نقاط ایران اظهار مسرت می‌نمودند که ناگهان مرض وبا شایع و در سراسر کشور کشتار کرد و مردم بی‌چاره گرفتار مصیبت گشته عناد به احباب را فراموش کردند. جناب منیر سفرهای تبلیغی و تشویقی به سیاهکل - لنگرود - دیلمان نموده و سفری به قزوین به ملاقات مادر و منسوبین خود رفته است. بدین ترتیب مدت ده سال در رشت و لاهیجان به شغل تجارت و همزمان به خدمت امرالله پرداخت. در آتش‌سوزی بزرگ بازار رشت حجره تجارت ایشان سوخت و سرمایه از دست رفت. سفری به بادکوبه کرد. پس از چندی عازم تفلیس شد. در آن ایام کتاب فرائد جناب ابوالفضائل تازه منتشر شده بود. نسخه‌ای از آن کتاب نفیس به وسیله قاضی سنی‌ها به شیخ عبدالسلام که کتاب فرائد در جواب ردیه او به امرالله نگاشته شده بود رسید. شیخ عبدالسلام دعوتی از جناب احمد اف میلانی و جناب نبیل‌زاده به خانه خود کرد و پس از پذیرائی اظهار داشت که "کتاب فرائد را خواندم. الحق بسیار

محکم و متین است و نویسنده‌اش قیامت کرده است. لہذا من حاضر مخرج طبع کتاب و قیمت کتاب‌های موجوده را پردازم کہ چنین کتابی بہ نام من در دنیا باقی نماند. "نبیل زادہ در جواب فرمود: این کتاب در ممالک مختلفہ انتشار یافته و جمع‌آوری آن از محالات است. بہتر است کہ شما بہ امراللہ ایمان آورده با نگارش رسالہ اثباتیہ جبران مافات فرمائید" و بعد با جناب احمد اف منزل او را ترک نمودند.

پس از چندی جناب منیر بہ قزوین مراجعت نموده با عموزادہ خود آقا میرزا طرازاللہ سفری بہ طهران و از آن جا بہ رشت می‌روند. مدتی بعد در سنہ ۱۳۲۰ ه. ق. بلوائی در رشت پیش می‌آید. شخص مفسدی عکسی دستہ‌جمعی از احباء بہ دست آورده بہ علماء سوء تسلیم می‌نماید و بعد نسخہ‌های متعدّد از آن عکس را در کوچہ و بازار نصب نموده اہالی شہر را از ہر نوع مکالمہ و معاملہ با نفوس موجودہ در عکس منع شدید می‌نمایند.

در همان ایام یکی از احباء بہ نام استاد ہاشم معمار قزوینی صعود می‌کند. تزییقات فوق الذکر مشکلات کفن و دفن او را پیش می‌آورد. عمال حکومت ناچار او را با لباس در محلّی بہ نام باغ شاہ دفن می‌نمایند. ولکن اشرار مطلع شدہ روز بعد جسد آن مؤمن را بیرون آورده و بہ خنجر ظلم و ستم قطعہ قطعہ می‌نمایند و حکومت عاجز از استقرار امنیّت ناچار بہ احباء توصیه می‌کند کہ معاریف شما از شہر خارج شوند. بعضی از احباء چنین کردند. جناب آقا علی ارباب نصیر اف و آقا غلام علی ابن سمندر و جناب میرزا منیر و معدودی از احباء پس از مشورت استقامت را لازم شمرده باقی می‌مانند. جمعیت مردم از حاکم (نصرالسلطنہ) بہ شاہ شکایت می‌کنند. شاہ بہ جای او حکیم الملک آخوندپرست را بہ حکومت نصب کردہ و شدّت ضوضاء بیشر می‌شود. جناب منیر نزد حاکم جدید رفتہ دادخواہی می‌نماید ولی جواب یأس می‌شنود. بعد از مدتی کہ اندک آرامشی برقرار می‌شود جناب منیر بنا بہ دعوت جناب افنان وکیل الحقّ بہ اتفاق قرینہ عزیزہ خانم صبیّہ جناب آقا علی ارباب (فرزند حاجی نصیر شہید) بہ عشق آباد منتقل می‌شوند (سنہ ۱۳۲۱ ه. ق.). در عشق آباد در شرکت جدید التّاسیس امید بہ شغل دفترداری مشغول و بہ خدمات روحانیّہ خود ادامہ می‌دهند.

دامنہ خدمات جناب منیر در مناطق ترکستان و تاجیکستان و ازبکستان و قفقاز و گرجستان توسعہ یافته وقتی کہ در سمرقند بہ تجارت و خدمت مشغول بودند حضرت عبدالبہاء بہ وسیلہ تلگراف ایشان را احضار می‌فرماید. بدین ترتیب در ۲۱ ذی‌قعدہ ۱۳۲۸ جناب منیر در اسکندریہ مصر بہ زیارت طلعت میثاق جلّت عنایاتہ فائز و مدّت قریب ۹۰ روز مشرف بودند.

روز چہارم صفر ۱۳۲۹ ه. ق. آخرین تشرّف ایشان بود. مولای حنون فرمودند: "قریب پنج ماہ امری است کہ ما با ہم بودیم. از شما خیلی راضی ہستم. خدمت امراللہ و نشر نفحات اللہ مقدّم بر کلّ امور است. تجارت و کسب و ملاحظہ عیال و اطفال بعد از خدمت بہ امراللہ است." سپس ہیکل مبارک خطّ سیر و اقدامات ضروریہ در نقاط مختلفہ را برای ایشان مشخص فرمودند کہ از جملہ تاسیس مرکز امری در شہر تاشکند بود و همچنین تأکید در تربیت دوستان بہ خصوص نساوان فرمودند و وعدہ دعا برای موقّیّت و اطمینان خاطر ایشان فرمودند. و نیز در حالی کہ اشک دیدگان

منیر جاری بود فرمودند: «بیا کلید تبلیغ را به تو بدهم. کسی را که می‌خواهی تبلیغ کنی دوستش بدار. چون دوستش داشتی دوست می‌دارد. چون دوست داشت بیانات در او نفوذ می‌کند. فی امان الله، فی امان الله.»

جناب منیر پس از مرخصی از طریق قاهره به زیارت اعتاب مقدّسه نائل و به حضور حضرت ورقه مبارکه علیا فائز و از طریق بیروت و ادسا به تاشکند رسیده دو نفر از احباء را که در آن جا بودند تکمیل و دو نفر دیگر را تبلیغ می‌نماید. همان موقع عده‌ای از احبای عشق آباد به قصد اقامت به تاشکند وارد می‌شوند و بدین ترتیب منظور مبارک حضرت عبدالبهاء جلّت عبودیتّه در تأسیس مرکز امری در شهر تاشکند تحقق می‌یابد.

جناب منیر از آن جا به سمرقند رفته پیام مبارک مرکز میثاق را به احبای الهی ابلاغ می‌نماید. این خدمات تاریخیّه به مدت ۹ سال در عشق آباد و نقاط سائره آن حدود در جریان و شب و روز به تبلیغ و تشویق و تدریس و تربیت اطفال و جوانان و نسوان مشغول بودند. به سعایت دشمنان امر نوبتی با میزبان خود آقا حسین علی عسکر اف گرفتار گشته تحت فشار قرار می‌گیرند ولی به زودی بی‌گناهی هر دو ثابت گشت و آزاد شدند.

در شروع انقلاب کبیر روسیه به امر مبارک حضرت عبدالبهاء مأموریت به مشهد خراسان داشتند و مورد عنایات عظیم مرکز میثاق واقع گشته در لوح مبارکی که در آن ایام به افتخار او نازل گشته چنین می‌فرمایند:

«ای منادی حقّ، الحمد لله خاندان حضرت سمندر اکثر در جمیع اوقات منادی به ملکوت ربّ الآیات بودند و شما این حقیقت را ظاهر و مشهود نمودید. حرکت شما به سمت ارض خاء و سعی و کوششتان به کمال همت و قوت برهان کافی وافی است. جمیع آنچه در حیّز امکان ملاحظه می‌فرمائی عاقبت ندارد، فانی محض است، مگر خدمت عتبه حضرت احدیت...»

پس از یک سال خدمت در مشهد، امر مبارک حضرت عبدالبهاء برای سفر به شیراز به جناب منیر رسید. لهذا برای تسویه امور شرکت به عشق آباد می‌رود. در عشق آباد برادرزاده ایشان میرزا علی محمد نبیلی که جوانی هوشیار و خوش سیر و مستعدّ بود رجای همراهی و همسفری با عمّ بلند اختر نمود. ابتدا به مشهد رفته در نیشابور و قزوین با احباب و خانواده ملاقات و از راه اصفهان و آباده مقارن ربیع الاول ۱۳۳۹ ه. ق. وارد مدینه مبارکه شیراز شدند.

در شیراز قریب یک سال به خدمات متنوّعه در نهایت همت و شهامت قائم و در ۲۲ صفر ۱۳۴۰ از طریق اصفهان و طهران به قزوین مراجعت نمودند و در آن جا بود که خبر صعود مرکز میثاق رسید و ماتم عظمی برپا گشت. همان روزها جناب آقا شیخ احمد نبیل زاده و خانواده برای ملاقات منسوبین به قزوین آمده بودند. جناب منیر در این ایام در تثبیت قلوب احبای الهی بر عهد و میثاق رحمانی به خدمات جلیله‌ای موفق شدند. چندی بعد دو برادر از طریق رشت برای مراجعت به عشق آباد عازم می‌شوند. در آن جا بود که تلگراف محفل روحانی طهران به ایشان رسید و امریه مبارکه حضرت

ورقه مبارکه علیا به توجه و مأموریت جناب منیر به شطر خراسان ابلاغ گردید. جناب منیر در تثبیت نفوس بر عهد و میثاق الهی در خطه خراسان توفیقی عظیم یافتند و از آن جا به مدینه عشق توجه نموده در مدرسه بنین و بنات بهائی به خدمت پرداختند.

مدتی بعد امریه‌ای از محفل روحانی طهران به ایشان می‌رسد که برای نشر نفحات الله به ایران مراجعت نمایند. در مراجعت به ایران مدت چهار سال در شهر رشت و اطراف آن مدینه به خدمات متنوعه امریه قائم و سرافراز بودند. در آن جا بود که این خطاب دلنشین و توفیق مبارک حضرت ولی عزیز امرالله به افتخار ایشان واصل و زیارت گشت: «بار نازنین، سفر به بلاد هند و ترویج امر تبلیغ در آن اقلیم وسیع از مهمام امور و لوازم این ایام است. قند پارسی را به طوطیان هند برسانید و مذاق مشتاقان را شیرین و انگبین نمائید. بنده آستانش شوقی.»

در امتثال امر مبارک نبیل‌زاده از طریق بغداد و بصره به سوی بمبئی رهسپار گردید و در آن جا مورد استقبال گرم و شایان محفل مقدس مرکزی واقع شد و همان جا توفیق منبع مبارک به اعزاز ایشان واصل می‌شود. به خط مبارک این بیان مقدس مرقوم شده بود: «منادی امرالله و حامل پیام آسمانی را در آن ممالک شاسعه تأییدات متابعه و فتح و ظفری بی‌مثیل خواهم. مساعی و مجهودات آن ناشر نفحات یوم ظهور مؤید به تأییدات رب غفور است. مطمئن القلب و آسوده خاطر باشید... ۵ ژانویه ۱۹۲۷.»

خدمات مهمه و اسفار تاریخیه جناب نبیل‌زاده در شبه قاره هندوستان و کشور برما متجاوز از یک سال به طول می‌انجامد. ملاقات ایشان با نفوس مهمه از طبقات مختلفه از جمله فرمانفرمای کل برما ساکن رنگون و توجه عواطف آن سیاستمدار به نفوذ امر مبارک از صفحات درخشانی است که در تاریخچه حیات ابدی الآثار این مرد بزرگ برای آیندگان به یادگار باقی و جاویدان است.

در مراجعت به ایران که از طریق زاهدان انجام گرفت محفل مرکزی ایشان را مأمور اقامت در کرمان می‌نماید. پس از چند ماه سیر و حرکت و خدمت در آن نواحی به رشت نزد خانواده رفته و بعد با عائله به کرمان مراجعت می‌نماید. در آن اوقات مجالس رجال و نساء مجزا بود. صبیته ارشد جناب منیر سرکار منیره خانم در مجلس نسوان به خدمات جلیله موفق و مورد تقدیر و عنایت مولای خون واقع شدند. در توفیق مبارک این عنایت در حق این کنیز پرتیمیز زیارت می‌شود: «در این خصوص فرمودند مسافرت امه الله محترمه صبیته، منیره خانم نبیل به معیت مورد قبول و تحسین واقع. انتهى.» پس از استقرار خانواده در کرمان سفرهای پرتیمر جناب نبیل‌زاده در سایر نقاط ایران استمرار می‌یابد و از جمله شهرستان‌های یزد - اصفهان - کاشان - قم - طهران - قزوین - زنجان - میانه - رضائیه و تبریز را در بر می‌گیرد.

در تبریز تلگراف صعود قرینه موقنه عزیزه خانم نبیلی علیها رضوان الله می‌رسد و مجالس تذکر منعقد می‌شود. در مسیر مراجعت به کرمان جناب نبیل‌زاده همه جا به ملاقات و تشویق احبای رحمانی موفق شده مدت شش ماه در کرمان ساکن و امور خانوادگی را منظم می‌نماید. سپس دنباله اسفار خود را به منطقه وسیع خراسان رسانده سالیانی چند در آفاق آن اقلیم به خدمات جلیله موفق

می‌شوند.

از جمله خدمات دیگر ایشان پیشنهاد تأسیس انجمن شور سالیانه برای تبادل افکار و تجارب مبلغین می‌باشد که مورد تصویب و عنایت مولای خون واقع می‌شود.

وقتی که سنوات عمر جناب منیر از حدّ هرم گذشت و عوارض کهولت ظاهر شد جناب منیر عریضه‌ای با وصف حال خود به حضور حضرت ولیّ عزیز امرالله عرض می‌کند. این بیان مبارک که سراپا عنایت است به افتخار ایشان واصل گشت: «... ذکر تقدّم سنّ را نموده بودید. فرمودند بنویس خدمات مهمّه امریه را با وجود [ضعف] مزاج و تقدّم سنّ ادامه دهند. این عبد در حقّ ایشان تأییدات متابعه الهیه را ملتمس؛ مطمئن باشند. و خدمات باهره ایشان در نقاط مختلفه و سنوات عدیده همیشه در نظر، فراموش نگردد و اجرش ضایع نشود...»

بدین ترتیب جناب منیر به خدمات شایان تقدیر خود ادامه دادند تا وقتی که دیگر توان حرکت در سفر باقی نبود. در طهران با قرینه و دو فرزند ساکن و ملازم بستر بودند و لکن هر واردی را طبق روش یک عمر با مسرت و گشاده‌روئی خوش آمد می‌گفتند.

صعود ایشان نزدیک به نیمه‌شب دوم اردی‌بهشت ۱۳۲۸ (چهاردهم شهر الجلال ۱۰۶ بدیع) در سنّ هفتاد و هشت سالگی واقع و به کمال اعزاز و احترام تشییع و در گلستان جاوید طهران استقرار یافت.

این تلگراف پس از وصول خبر صعود ایشان از مولای مهربان عنایت شد: «... از صعود منیر نبیل‌زاده مروّج جانفشان لایق امرالله محزون و متأثر. همدردی قلبی مرا به بازماندگان ابلاغ نمائید. دوره طولانی خدمات جلیله‌اش هرگز فراموش نخواهد شد. شوقی.»

بازماندگان

جناب منیر نبیل‌زاده از حرم اوّل صاحب چهار دختر و یک پسر شدند و از زوجه ثانی یک دختر و یک پسر که هنگام صعود ایشان خردسال بودند. تمام اولاد با روح ایمان به فراخور حال به خدمات روحانیه موفق هستند. به افتخار ایشان از قلم اعلیٰ یک لوح مبارک و به شرکت با برادر مهتر دو لوح و از کلک میثاق ۲۰ لوح و از خامه حضرت ولیّ عزیز امرالله ۲۵ توقيع صادر گشته است.

بازماندگان از زوجه اوّل چهار دختر و یک پسر:

- ۱- منیره (تندر). اولاد: فرخنده سنجری که صاحب دو دختر هستند.
 - ۲- طاهره پاک‌آزما. اولاد: مهری پاک‌آزما.
 - ۳- اشراقیه صادق‌زاده. اولاد: ۱- عزّیه سمندری قرینه دکتر مظفر سمندری مهاجر اندونزی. ۲- بهین دخت سمندری قرینه مهندس عطاءالله سمندری. ۳- منیر صادق‌زاده ساکن امریکا.
 - ۴- نصیر نبیلی تنها فرزند پسر جناب نبیل‌زاده، در کرمان صعود کردند.
 - ۵- طرازیه نبیلی قرینه ذبیح‌الله نبیلی مهاجر یونان، در محلّ هجرت صعود نمودند.
- ازدواج ثانی:

۱- پریچهر نیبلی مقیم امریکا.

۲- داریوش نیبلی مقیم امریکا.

جناب نبیل زاده صاحب تألیفات و مقالات متعدده بوده اند که در ممالک مختلف نگاشته و به طبع رسیده است. شرح آن به قلم خودشان در کتب تاریخ امر منتشر است. کتاب دیگری به نام مآثر المنیر فی وقائع کثیر نگاشته اند که الی حال به طبع نرسیده است. چه خوش است که بیان مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه را که در لوح حضرت امین نازل گشته مسک الختام کلام قرار دهیم: "نبیل زاده پهلوان است."

* * *

در خاتمه کلام ضرور می دانم که به جناب شیخ احمد نیبلی برادر بزرگ تر جناب میرزا منیر نبیل زاده (تولد ۲۲ رمضان ۱۲۸۷ ه. ق. در قزوین - صعود در اواخر اکتبر ۱۹۴۷ م. در طهران) نیز اشارتی کنم که در عشق آباد مصدر خدمات بسیار بود. وی از همسر دوم خود قدسیه خانم صاحب ۷ اولاد شد که جمیع از اهل ایمان و ایقان بوده و هستند. شیخ احمد با آنکه به ظاهر معلومات محدودی داشت ولی صاحب قلمی سلیم و ملهم بود و خلیق و بشاش و پیوسته مایه سرور یاران. در انقلاب کبیر روسیه گرفتار ظلم عوانان شد و مشقات بسیار تحمل کرد و مآلاً به ایران تبعید شد. از جمله بازماندگان ایشان جناب میرزا علی محمد نیبلی بودند که مجمل احوالشان ذیلاً می آید:

جناب علی محمد نیبلی

تولد جناب علی محمد نیبلی در ۲۶ ماه رجب ۱۳۲۰ ه. ق. در شهر قزوین و صعود ایشان روز جمعه ۱۴ شهر الجمال سنه ۱۰۲ بدیع مطابق ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ در شهر کرمان واقع شد. ایشان فرزند برومند جناب آقا شیخ احمد نیبلی و قدسیه خانم می باشند.

دو ساله بودند که والدین محترم به عشق آباد مهاجرت نمودند. از بدو طفولیت آثار هوش سرشار و فطانت و کیاست در او نمودار بود. در مهد ایمان و ایقان و عشق به جمال رحمن نشو و نما کرد و پرورش یافت. در مدرسه بهائیان عشق آباد تحصیلات مقدماتی را طی نمود. دارای حسن خلق بود و ذوق و شوق روحانی داشت و عاشق خدمات امری. عاقل و فکور و مؤدب و مأنوس بود. با علاقه شدیدی که به عم بزرگوار جناب منیر نبیل زاده داشت و مهر و لطفی که ایشان نسبت به ایشان داشتند در سن ۱۷ سالگی همراه و همسفر ایشان گردید و در مکتب عشق و شور و اشتعال و انجذاب ایشان به کسب معلومات امری و تبلیغی و مقدمات عربی پرداخت و رموز و نکات هدایت نفوس و تبلیغ را از عم جلیل بیاموخت. بنده نگارنده که تقریباً نه سال از ایشان کوچک تر بودم به یاد دارم وقتی را که جناب نبیل زاده و جناب نیبلی در عبور از قزوین چند روزی توقف نمودند و حرارت فطری و خون گرمی و خوش صحبتی و مرافقت با طبقات مختلفه را در جناب نیبلی ناظر و مسرور بودم. این مرافقت مورد قبول و عنایت طلعت میثاق واقع و در لوحی که به افتخار اب بزرگوارم نازل گشته می فرمایند: «... جناب میرزا علی محمد برادرزاده ایشان البته در این سفر استفاده خواهند نمود و از

خمخانه حقیقت سرمست خواهند گشت...» جناب نبیل زاده مرقوم داشته‌اند:

«باری، به شیراز رسیدیم. مستر شیرازی از کراچی به شیراز آمد. عاشق استعداد و لیاقت او شد. بالاخره بر حسب خواهش او و محفل روحانی شیراز از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء کسب تکلیف شد. تلغرافاً اجازه فرمودند. لهنذا با مستر شیرازی عازم کراچی برای تحصیل انگلیسی و سایر معلومات علمی و فنی شد. چندی در کالج کراچی و بعد در بمبئی، بالاخره در کلکته تا هفت سال هم معلّم بود و هم متعلّم و هم به ایقاز نفوس راقده و نشر نفعات حضرت احدیّه و تشویق و تشجیع احبّای آن حدود مفتخر بود...»

این تلگراف مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله ارواحنا لوحده الفداء بعد از صعود جناب نبیلی در جواب عریضه محفل مقدّس ملیّ ایران زیارت گشته: «از صعود نبیلی متأثر، عنایات الهیّه را برای ترویج روح ایشان مسئلت می‌نمایم. شوقی ربّانی.»

بازماندگان ایشان عبارتند از: همسر باوفا ناهید خانم (که دخترخاله مرحوم میرزا فضل‌الله خان بنان شیرازی می‌باشند، ساکن امریکای شمالی)؛ پسر ارشد دکتر مهرداد نبیلی استاد دانشگاه در ادبیات (در انگلستان)؛ دختر اولشان مینا خانم (قرّة العین) که پرستاری از مادر عزیز و مریض خود می‌فرمایند (پسرشان آرش دکتر فیزیک است در سانفرانسیسکو)؛ دختر ثانی‌شان مارتا، دکتر در فیلم‌برداری سینما (قرین امریکائی).

یادداشت‌ها

- ۱- تاریخ تولّد ایدای امرالله جناب طرازالله سمندری را والد گرانقدر ایشان جناب سمندر در دفتر "بیاض" خود بدین صورت مرقوم فرموده‌اند: «تاریخ تولّد فرزندی آقا میرزا طرازالله یوم یکشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ وقت طلوع فجر.»
- ۲- پیام بهائی، شماره ۱۸۳ (فوریه ۱۹۹۵)، صص ۷-۸.
- ۳- مهدی اول که در طفولیت صعود نمود.
- ۴- پیام بهائی، شماره ۱۸۳، صص ۱۰-۱۳.
- ۵- ایضاً، صص ۱۴-۲۲.
- ۶- تاریخ سمندر و ملحقّات (طهران: مؤسسه ملیّ مطبوعات امری، ۱۳۱ ب)، ص ۲۰.
- ۷- ایضاً، صص ۲۶-۲۷.
- ۸- ایضاً، ص ۳۰.
- ۹- ایضاً، صص ۳۷۷-۳۷۸.
- ۱۰- ایضاً، صص ۴۳۷-۴۳۸.